



## درس خارج فقه نظام سیاسی آیت الله اراکی رحمته الله

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۳۹	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۰/۷
عنوان فرعی ۱	اجرای عدل؛ اولین وظیفه رهبری			
عنوان فرعی ۲	عدل سیاسی			
عنوان فرعی ۳	شرایط سلبی ولایت تفویض			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

گفتیم یکی از شرایط سلبی ولایت تفویض این است که شخصی که این ولایت را برعهده می گیرد، اهل مدهانه با دشمن و کفار و اهل معاصی نباشد. چند روایت را در جلسه گذشته در این رابطه خواندیم؛ امروز نیز به چند روایت اشاره می کنیم:

در کتاب میزان الحمة از مشکاة الانوار نقل می کند:

وَعَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى سُعَيْبِ النَّبِيِّ أَنِّي مُعَذِّبُ مَنْ قَوْمِكَ مِائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَسِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خِيَارِهِمْ فَقَالَ يَا رَبِّ هُوَ لَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي فَلَمْ يَغْضَبُوا الْغَضَبِ»<sup>۱</sup>؛

امام باقر عليه السلام فرمود: خداوند متعال به شعیب نبی عليه السلام وحی کرد که: من از قومت صد هزار نفر را عذاب می کنم؛ چهل هزار نفر از افراد اشرار و شصت هزار نفر هم از خوبان، شعیب گفت: پروردگارا! آنان را که عذاب می کنی نااهلانند، پس علت عذاب خوبان چیست؟ خداوند عزوجل به او وحی کرد که: آنها با اهل معصیت مدارا کردند و به خاطر غضب من خشمگین نشدند.

خداوند بیش از اینکه اشرار را هلاک می کند، اخیار را هلاک می کند به سبب مدهانه ای که با اهل معاصی دارند.

در روایت دیگری از حضرت امیر وارد شده:

۱. مشکاة الأنوار في غرر الأخبار؛ ص ۵۱.

«وَلَا تُدَاهِنُوا فِي الْحَقِّ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ وَعَرَفْتُمُوهُ فَتَخَسَّرُوا خُسْرًا مَبِينًا»<sup>۱</sup>؛

آنجا که حق را دریافتید و شناختید سازشکاری و مداهنه ننمائید که آشکارا زیان بینید.

همچنین حضرت فرمود:

«وَلَعَمْرِي مَا عَلَى مَنْ قَاتَلَ مَنْ خَالَفَ الْحَقَّ وَخَاطَبَ الْغَيَّ مِنْ إِدْهَانٍ وَلَا إِيْهَانٍ»<sup>۲</sup>؛

سوگند به جان خودم، در مبارزه با مخالفان حق، و آنان که در گمراهی و فساد غوطه‌ورند، یک لحظه مدارا و سستی نمی‌کنم.

و همچنین فرمود:

«وَأَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنْكُمْ فِي زَمَانٍ الْقَائِلُ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ وَاللَّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ دَلِيلٌ أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِصْيَانِ مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْإِدْهَانِ...»<sup>۳</sup>؛

خدا شما را رحمت کند، بدانید که همانا شما در روزگاری هستید که گوینده حق اندک، و زبان از راستگویی عاجز، و حق طلبان بی ارزشند، مردم گرفتار گناه، و به سازشکاری همدستانند....

این وصف آن جامعه‌ای است که حضرت آن جامعه را شدیداً نقد کرده است. متأسفانه جامعه‌ای که به دست رسول خدا ﷺ، خیر امة شده بود، وقتی به دست دیگران افتاد، تبدیل به یکی از جوامع پر از شری شد که حضرت چنین آن را توصیف می‌کند.

بنابراین روشن شد کسی می‌تواند عهده‌دار ولایت تفویض شود که اهل مداهنه نباشد. سوالی را در جلسه گذشته مطرح کردیم که این نهی از مداهنه با دین سمحه سهله چگونه سازگار است؟ و توضیح دادیم که مراد این است که خود شریعت فی ذاتها سمحه سهله است نه اینکه در عمل به شریعت تساهل و تسامح صورت بگیرد.

سوال دیگری که اینجا مطرح می‌شود این است که در شرع تأکید فراوانی بر مدارا شده است؛ بلکه می‌توان گفت یکی از شرایط ولایت تفویض این است که شخص اهل مدارا باشد؛ [چگونه مدارا با عدم مداهنه جمع می‌شوند؟] روایات فراوانی دلالت بر لزوم مدارای والی با مردم وجود دارد که به برخی اشاره می‌کنیم: در کافی از رسول اکرم ﷺ روایت شده است:

۱. بحار الانوار؛ ج ۲، ص ۵۴.

۲. نهج البلاغه؛ خطبه ۲۴.

۳. همان؛ خطبه: ۲۳۳.

«أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ»<sup>۱</sup>؛

پروردگارم مرا به سازگاری با مردم امر فرمود. چنان که به انجام واجبات امر فرمود.

«أَمَرَنِي» یعنی به عنوان اینکه رسول و رهبر مردم است به او امر شده و گفتیم هر حکمی که بر رسول اکرم ﷺ جاری می شود بر سایر رهبران الهی نیز جاری می شود مگر دلیلی بر خاص بودن حکم وجود داشته باشد. لذا از این روایت استفاده می شود که رهبران الهی مأمور به مدارا با مردمند.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«جَاءَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَبُّكَ يَقْرُوكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ دَارُ خَلْقِي»<sup>۲</sup>؛

جبرئیل علیه السلام نزد پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای محمد پروردگارت سلام می رساند و می گوید: با مخلوقم مدارا کن.

در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام چنین آمده است:

«إِنَّ مُدَارَةَ أَعْدَاءِ اللَّهِ مِنْ أَفْضَلِ صَدَقَةِ الْمَرْءِ عَلَى نَفْسِهِ وَإِخْوَانِهِ»<sup>۳</sup>؛

این روایت فقط دلالت بر فضیلت مدارا دارد.

در روایت دیگری نیز در رابطه با مدارا با اعداء از رسول خدا ﷺ چنین روایت شده است:

«إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ إِنَّمَا فَضَّلَهُمُ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ بِشِدَّةِ مُدَارَاتِهِمْ لِأَعْدَاءِ دِينِ اللَّهِ وَحُسْنِ تَقِيَّتِهِمْ لِأَجْلِ إِخْوَانِهِمْ فِي اللَّهِ»<sup>۴</sup>؛

خدا پیغمبران را بر دیگران برتری داده برای اینکه خوب با دشمنان دین خدا مدارا می کنند و خوب به خاطر برادران مؤمن خود تقیه می کنند.

خلاصه اینکه روایات فراوانی در این زمینه وارد شده بلکه در رابطه با مذهب با اعداء روایت وارد شده است: امالی صدوق از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند:

۱. کافی؛ ج ۲، ص ۱۱۷.

۲. همان؛ ص ۱۱۶.

۳. التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري؛ ص ۳۵۴.

۴. بحار الانوار؛ ج ۷۲، ص ۴۰۱.

«أَنَّهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ فَقَالَ التَّجَرُّعُ لِلْغُصَّةِ وَمُدَاهَنَةُ الْأَعْدَاءِ وَمُدَارَاةُ الْأَصْدِقَاءِ»؛

از امام هشتم پرسیدند عقل چیست؟ فرمود غصه فرو خوردن (پنهان کردن غصه) و با دشمنان مسامحه کردن و با دوستان مدارا نمودن.

یعنی این تعارض می‌کند با آن روایاتی که ما در مدهانه خواندیم که مدهانه مورد نهی قرار گرفته بود. در روایتی از امام باقر علیه السلام چنین وارد شده است:

«فِي التَّوَرَةِ مَكْتُوبٌ فِيمَا نَاجَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ يَا مُوسَى أَكْثَرُ مَكْتُومٍ سِرِّي فِي سِرِّكَ وَأَظْهَرُ فِي عَلَانِيَتِكَ الْمُدَارَاةُ عَنِّي لِعَدُوِّي وَعَدُوْكَ مِنْ خَلْقِي وَلَا تَسْتَسِيبْ لِي عِنْدَهُمْ بِأَظْهَارٍ مَكْتُومٍ سِرِّي فَتَشْرِكَ عَدُوْكَ وَعَدُوِّي فِي سَبِّي»؛<sup>۱</sup>

در تورات نوشته است، از جمله مناجات خدای عزوجل با موسی بن عمران علیه السلام این بود که: ای موسی! راز پنهان مرا در باطن خویش پوشیده دار، و در آشکارت سازگاری و مدارا با دشمن من و دشمن خود را از جانب من اظهار کن و با اظهار راز پنهانم سبب دشنام دادن آنها به من مشو تا در دشنام دادن من شریک دشمن خود و دشمن من گردی.

روایت دیگری در محاسن آمده است:

عَنْ أَبِي بَكْرِ الْخَضْرَمِيِّ قَالَ: قَالَ عَلْقَمَةُ أَخِي لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ يُقَاتِلُ النَّاسَ فِي عَلِيٍّ فَقَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام: إِنِّي أَرَاكَ لَوْ سَمِعْتَ إِنْسَانًا يَشْتُمُ عَلِيًّا فَاسْتَطَعْتَ أَنْ تَقْطَعَ أَنْفَهُ فَعَلْتَ. قُلْتُ: نَعَمْ؛ قَالَ: فَلَا تَفْعَلْ؛ ثُمَّ قَالَ: إِنِّي لَا أَسْمَعُ الرَّجُلَ يَسُبُّ عَلِيًّا وَاسْتَتَرْتُ مِنْهُ بِالسَّارِيَةِ فَإِذَا فَرَّغَ أَتَيْتُهُ فَصَاخْتُهُ<sup>۲</sup>؛

ابوبکر خضرمی گوید: برادرم علقمه به امام باقر علیه السلام گفت: برادرم - ابوبکر خضرمی - حاضر است به خاطر امام علی علیه السلام با مردم بجنگد. امام فرمود: تو را چنان می‌بینم که اگر شخصی به علی علیه السلام ناسزا بگوید، اگر بتوانی بینی او را ببری، این کار را انجام خواهی داد. گفتم: بله؛ حضرت فرمود: چنین نکن. سپس حضرت فرمود: من می‌شنوم که شخصی به علی علیه السلام دشنام می‌دهد، و خودم را مخفی می‌کنم و هرگاه سب و دشنام او تمام شد، به پیش او رفته و با او مصافحه می‌کنم. [یعنی رفتار من امام با دشمنان علی علیه السلام چنین است و اینطور نیست که تا کسی به او دیدی که شتم علی علیه السلام می‌کند، با او درگیر شوی].

۱. الأُمالي (للصدوق)؛ ص: ۲۸۴.

۲. کافی؛ ج ۲، ص ۱۱۷.

۳. محاسن؛ ج ۱، ص ۲۶۰.

این روایت روشن می‌کند مداهنه و مدارایی که با اعداء گفته می‌شود، چه نحو از مداهنه است. البته از همین مضامین حافظ آن شعر معروفش را گفته:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است      با دوستان مروت، با دشمنان مدارا

باید روشن شود که این مدارایی که از اوصاف انبیاء الهی و ولیّ تفویض است، چگونه مدارایی است؟ از مجموعه ادله استفاده می‌شود که مدارا بر دو نوع است؛ یک مدارا، مدارا با دوستان یا عامه مردم – یعنی کسانی که دشمن نیستند – است و مدارای دیگر، مدارا با دشمنان است و مدارای با دشمنان این است که انسان در مقابله با دشمنان صبور باشد و معنای این، کوتاه آمدن نیست؛ بلکه یعنی سازگاری کند تا وقتی که شرایط مناسب شود و بتواند به وظیفه خودش عمل کند. هنگامی که قدرت دست دشمن است و کاری از انسان ساخته نیست، و دشمن، دشمن بی‌رحمی است و اگر با دشمن وارد جنگ شود، با توجه به اینکه دست دشمن، دست بالاتری است، به انسان مؤمن و جامعه ایمانی ضرر وارد می‌شود؛ مثلاً اگر در دوران بنی امیه شیعیان با آنها در می‌افتادند و خلاف تقیه عمل می‌کردند، تشیع نابود می‌شد، این نوع مدارا، تحت عنوان تقیه وارد می‌شود. و اصلاً تقیه، عبارت است از دستور العمل مدارا با دشمنان و احکام تقیه بر مدارا بار می‌شود و آنجایی که تقیه جایز یا واجب است، مدارا جایز یا واجب می‌شود.

حاصلش این است که در جایی که حفظ دین و مؤمنین متوقف بر مدارای با دشمن باشد، مدارا جایز است؛ نه جایی که تو قدرتمندی و قدرت دست توسست و می‌توانی دین را اجرا کنی؛ اما بروی مدارا کنی که دین را اجرا نکنی!

کسی که قدرت دست اوست و خودش مسئول اجرای دین است، حق مدارا ندارد. حضرت علی علیه السلام قبل از اینکه به قدرت برسد مدارا می‌کرد و آن همه صبر و حوصله نشان دارد اما روایاتی که وجود دارد که حضرت می‌فرماید من با معاویه مدارا نمی‌کنم برای هنگامی است که حضرت به قدرت رسیده بود و هنگامی که قدرت دست اوست، مدارا جایی ندارد.

بنابراین مدارا با دشمنان، تحت عنوان تقیه وارد می‌شود و مراد از این مدارا جایی است که انسان فاقد قدرت مقابله با دشمن است و باید برای حفظ خودش و حفظ جامعه ایمانی با دشمن مدارا کند تا دین و جامعه ایمانی حفظ شود.

آن مدارایی که با دوستان و عامه مردم جاری است، عمدتاً در دو چیز خلاصه می‌شود؛ یکی عدم مقابله اسائه، به اسائه؛ یعنی مردم و گاهی دوستان، رفتار ناشایستی انجام می‌دهند، و گاهی برخی رفتارها به علت برخی سوء تفاهم‌ها انجام می‌گیرد؛ در این مواقع در مقابل اسائه دوستان و عامه مردم، نباید اسائه کند؛ خداوند می‌فرماید:

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ»<sup>۱</sup>؛

بدی را با نیکی دفع کن، ناگاه (خواهی دید) همان کس که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی گرم و صمیمی است!

این آیه اشاره به رفتار با عامه مردم است و این همان مصداق مدارا با عامه مردم و دوستان است و از قرائن معلوم است که عداوت در اینجا عداوت شخصی و بین انسان‌ها است و دستور اخلاقی شخصی است. اما درباره دشمن می‌گوید:

«فَمَنْ اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَى عَلَيْكُمْ»<sup>۲</sup>؛

و هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید!

خلاصه اینکه بین رفتارهای شخصی با رفتارهای کلان با دشمنان دین تفاوت وجود دارد. با دشمنان شخصی یعنی کسانی که با دین شما مشکلی ندارند، بلکه با خود شما گله مندی یا حسادت و... دارند، اینجا جای مدارا است.

گفتیم که مدارا با دوستان عمدتاً در دو چیز خلاصه می‌شود؛ درجه بالاتر آن، مقابله اسائه آنان با احسان است؛ و درجه کمترش این است که از بدی دیگران چشم‌پوشی کند و آنان را عفو کند.

جمع بین روایاتی که متضمن نهی از مدهانه و مدارا با دشمنان بود و بین روایاتی که دستور به مدهانه و مدارا با دشمنان می‌داد به این است که در جایی که شما قدرت نداری و دست دشمن، دست بالاست، باید مدارا و صبر انجام شود و در ظاهر – نه در باطن – تظاهر به همراهی با دشمن کنی و این همان تقیه است. و این که حضرت در جواب علقمه فرمود من اگر ببینم کسی به حضرت علی علیه السلام دشنام می‌دهد، خودم را مخفی می‌کنم تا شتم او تمام شود، نکته دارد؛ یعنی او خیال نکند که من دیدم او به حضرت علی علیه السلام دشنام داد و من چیزی نگفتم؛ معلوم می‌شود در تقیه نیز باید اصول آن رعایت شود و اینکه انسان خودش را متوجه نشدن بزند غیر از این است که بگویند من دیدم که تو دشنام دادی اما چیزی نگفتم؛ زیرا چنین کاری ممکن است او را جری‌تر کند. و بعد حضرت می‌فرماید برمی‌گردم و با او مصافحه می‌کنم و این تظاهر است.

ما در مباحث گذشته در تفاوت بین نفاق و تقیه مفصلاً توضیح داده‌ایم که در جایی که روح جمعی جامعه روح فاسدی باشد، اما شخصی در درون خود، صالح باشد، صلاح خودش را نگه می‌دارد اما در ظاهر با آن جامعه یا قدرت قالب هماهنگی می‌کند و عکس این، می‌شود نفاق؛ یعنی وقتی که حکومت، حکومت صلاح

۱. سوره فصلت: ۳۴.

۲. سوره بقره: ۱۹۴.

و عدل الهی باشد، کسی که در باطن با این حکومت همراهی نکند و مخالفت کند و فقط در ظاهر با حکومت همراهی کند می شود نفاق؛ لذا نفاق ضد تقیه است نه اینکه از یک جنس باشند.

به هر حال مراد از این مدهانه و مدارا با دشمن، تحمل ستم دشمن در جایی که امکان مقابله با او نیست می باشد.